

کتاب ایوب

جلسه ۴: ژانر و ساختار و ماهیت حکمت

نوشته جان والتون

این دکتر جان والتون و آموزه‌های او در مورد کتاب ایوب است. این جلسه چهارم، ژانر و ساختار، و ماهیت حکمت است.

مقدمه [۰۰:۵۷-۰۰:۲۴]

خب، وقت آن رسیده که درباره ژانر کتاب ایوب و ساختار آن صحبت کنیم. بنابراین، این چیزی است که باید در مورد آن فکر کنیم: آیا این کتاب واقعی است؟ برخی افراد با پرسیدن این سوال که آیا تاریخ است یا داستان، به این سوال پاسخ می‌دهند؟ من فکر می‌کنم این یک دوگانگی کاذب است. این تنها دو گزینه روی میز هستند.

اهمیت ژانر [۰۰:۵۷-۰۰:۱۶]

و بنابراین، ما باید به این فکر کنیم که کتاب چه کاری انجام می‌دهد و چگونه این کار را انجام می‌دهد. حالا این یک سوال در مورد ژانر است، اما باید درک کنیم که ژانر چیز پیچیده‌ای است. ژانر به ما کمک می‌کند تا بدانیم چگونه یک کتاب را بخوانیم. می‌دانید، اگر ما یک داستان معمایی می‌خوانیم، آن را متفاوت از زمانی که یک زندگینامه می‌خوانیم، می‌خوانیم. اگر ما یک سرمقاله می‌خوانیم، این با خواندن یک کمیک استریپ متفاوت است. ما وقتی ژانر چیزها را درک می‌کنیم، آنها را متفاوت می‌خوانیم. اما اینکه ژانر چه کاری انجام می‌دهد یا شناسایی ژانر، یک اثر ادبی را در جامعه‌ای از ادبیات مشابه قرار می‌دهد. این شناسایی، چیزهایی را که شبیه آن هستند شناسایی می‌کند و با انجام این کار، استراتژی‌هایی برای خواندن به ما می‌دهد که مبتنی بر گروه به عنوان یک کل هستند. این بدان معناست که برای اینکه شناسایی ژانر معنادار باشد، باید اعضای دیگری را در مجموعه داشته باشیم، در غیر این صورت، واقعاً به ما در خواندن کمکی نمی‌کند.

اینجاست که با ایوب به مشکلاتی برمی‌خوریم. از یک طرف، می‌توانیم آن را به راحتی به عنوان ادبیات حکمت‌آمیز شناسایی کنیم. این یک دسته بندی گسترده است، اما می‌دانیم که ژانرهای مختلفی از ادبیات حکمت‌آمیز وجود دارد. ضرب‌المثل، یک ضرب‌المثل ژانری از ادبیات حکمت‌آمیز است. این با یک گفتگو بسیار متفاوت است؛ می‌تواند یک گفتگوی حکمت‌آمیز وجود داشته باشد. و بنابراین، گفتن اینکه این ادبیات حکمت‌آمیز است، یک دسته بندی گسترده به ما می‌دهد و به ما نوعی حس انتظار می‌دهد، اما واقعاً به خودی خود یک استراتژی به ما نمی‌دهد.

و اینجاست که ما با کتاب ایوب به مشکل برمیخوریم. هیچ چیز مشابهی در آن وجود ندارد. هیچ جامعه ادبی دیگری به جز دامنه وسیع حکمت وجود ندارد. درست است، منظورم این است که ما قطعات ادبی داریم که دیالوگ هستند و ایوب مقداری دیالوگ در آن دارد. قطعات ادبی داریم که سرودهای حکمت هستند و ایوب یک سرود حکمت دارد. قطعات ادبی داریم که گفتمان هستند و ایوب مقداری گفتمان دارد. بنابراین، این کتاب تکه‌ها و قطعاتی از ژانرهایی را دارد که ما از قطعات دیگر می‌شناسیم.

اما وقتی به کتاب ایوب به طور کلی نگاه می‌کنید، هیچ چیز مشابهی با آن وجود ندارد. کتاب‌های دیگری نیز وجود دارند که به رنج بی‌گناهان در جهان باستان می‌پردازند، اما آنها واقعاً به هیچ وجه شبیه ایوب نیستند. بنابراین، در نتیجه، ما ژانرهای بی‌شماری را در این کتاب داریم. ما تعدادی سناریوی مشابه در جهان خاور نزدیک باستان داریم، اما واقعاً چیزی نداریم که کاملاً شبیه کتاب ایوب باشد، به این معنی که ما کمی خارج از آن دسته‌های کلی که می‌توانیم با آنها سر و کار داشته باشیم، تنها هستیم.

ایوب به عنوان یک آزمایش فکری [۵:۵۷-۴:۱۶]

این ادبیات حکمت است و می‌تواند ما را در بسیاری از سوالاتمان در مورد استراتژی مطالعه راهنمایی کند. یکی از اشکال ادبیات حکمت، و همانی است که من می‌خواهم پیشنهاد دهم، شکل آزمایش فکری است. در یک آزمایش فکری، شما یک سناریو پیشنهاد می‌دهید. این سناریویی است که با دقت ساخته شده تا تمام ویژگی‌های لازم برای بررسی یک موضوع را داشته باشد. باز هم، می‌بینیم که عیسی این کار را در تمثیل‌ها انجام می‌دهد. تمثیل‌ها یک روایت یا شرح وقایع واقعی نیستند. آنها وقایعی هستند که از برخی جهات، می‌توانستند واقعی باشند، اما از جهات دیگر واقعی نیستند. جزئیات به روشی خاص کنار هم قرار می‌گیرند تا به ما در تفکر در مورد یک موضوع کمک کنند. بنابراین، تمثیل یکی از اشکال آزمایش فکری است.

من باور ندارم که ایوب یک تمثیل باشد، اما فکر می‌کنم که این نوع دیگری از آزمایش فکری است. در یک آزمایش فکری، این نوعی سناریوی «چه می‌شد اگر» است. اگر ما چنین موقعیتی داشتیم چه می‌شد؟ نکته این نیست که ادعا کنیم وقایع در آزمایش فکری اتفاق افتاده‌اند، اما آنها قدرت فلسفی خود را از ماهیت واقع‌گرایانه دستگاه تخیل خود می‌گیرند.

افراط و تفریط [7:28-5:57]

به این فکر کنید، و واقعاً می‌تواند اتفاق بیفتد، اما این افراطی‌تر است. همه چیز در کتاب ایوب افراطی است. متوجه خواهیم شد که همه چیز تا حد امکان به افراطی‌ترین شکل ممکن کشیده شده است. همین افراط‌ها هستند که باعث می‌شوند کتاب خوب عمل کند. اگر ایوب کمتر درستکار بود، او بیشتر اوقات آدم خوبی است، پس کتاب خوب عمل نمی‌کرد زیرا می‌توانستید بگویید: "اوه، او کارهای اشتباهی انجام داد" و این می‌تواند مشکل باشد. اگر

رنج او کمتر چشمگیر بود، اگر به تدریج اتفاق می‌افتاد یا واقعاً آنقدر کامل و جامع نبود، ممکن بود بگوییم: "خب او کمی رنج می‌کشد. همه کمی رنج می‌برند." و، می‌دانید، شاید بتوانیم این را توجیه کنیم. کمی رفتار غیر عادلانه و کمی رنج، و خب، این دنیایی است که اغلب با آن روبرو هستیم. اما نه، نه، در کتاب ایوب، همه چیز به افراطی‌ترین شکل ممکن کشیده شده است. به طوری که هیچ پاسخ آسانی روی میز باقی نمی‌ماند، ببینید این استراتژی است. تمام پاسخ‌های آسان را حذف کنید، و آنوقت است که با ایده فلسفی، یعنی نکته خرد، سر و کار خواهید داشت.

ایوب به عنوان یک ساختار ادبی [۷:۲۸-۲۱:۱۱]

پس سوال در مورد واقعی بودن این وقایع نابجاست. آنها تقریباً طوری کنار هم چیده شده‌اند که سورئال به نظر برسند، اما به اندازه کافی واقعی نیستند، اما بسیار بسیار افراطی‌تر از آن چیزی هستند که می‌توانیم تصور کنیم. حالا، بیایید کمی در مورد این موضوع فکر کنیم. اگر این یک آزمایش فکری است، پس حداقل برخی از بخش‌های کتاب، باید آن را یک ساختار ادبی بنامیم، نه یک رویداد واقعی، یک ساختار ادبی. بخش‌هایی از کتاب وجود دارد که همه مدت‌هاست توافق دارند که ساختارهای ادبی هستند. سخنرانی‌های دوستان مردم به این شکل صحبت نمی‌کنند، فقط فی‌البداهه. مردم فقط به طور اتفاقی با این زبان بسیار والا صحبت نمی‌کنند. حتی برخی از بهترین بلاغت‌پردازان ما هم به این شکل صحبت نمی‌کنند. و علاوه بر این، حتی اگر اینطور بوده، حتی اگر بشود گفت، خب، در دنیای باستان اینطور بوده، و اینها آدم‌های واقعاً باهوشی بودند و غیره و غیره، هیچ تندنویسی وجود ندارد. در دنیای باستان تندنویسی وجود ندارد که آنجا بنشیند و همه چیز را یادداشت کند. سخنرانی‌های دوستان یک ساختار ادبی است. همه این را تشخیص داده‌اند. اما می‌بینید چه می‌کند؟ به محض اینکه بخشی از کتاب را به عنوان یک ساختار ادبی شناسایی کنیم، باید این سوال را بپرسیم که این تا کجا ادامه دارد؟ چه مقدار از آن یک ساختار ادبی است و چه مقدار از آن ممکن است فقط ثبت وقایع باشد؟ مرز را کجا می‌کشیم؟ و وقتی تصدیق کردید که برخی از بخش‌های کتاب یک ساختار ادبی هستند، مهم نیست مرز را کجا می‌کشیم، زیرا یک ساختار ادبی در یک آزمایش فکری اشکالی ندارد. حالا من معتقدم که ایوب یک شخصیت واقعی در گذشته‌ای واقعی بوده است که در دنیای باستان به عنوان یک فرد واقعاً خوب که اتفاقات واقعاً ناامیدکننده‌ای برایش رخ داده، شناخته شده بود. من تمایل دارم فکر کنم که او واقعاً چنین شخصی است. اما فکر می‌کنم این داستان در مورد او یک آزمایش فکری است که از این فرد مشهور برای بررسی یک مفهوم خرد استفاده می‌کند. بنابراین، من شکل اصلی روایت را در نظر می‌گیرم. نه، نباید بگویم که محتوای اصلی و روایت، به معنای زندگی ایوب، رنج عادلانه یک مرد، نوعی لنگر تاریخی در گذشته‌ای واقعی

هستند. اما فکر می‌کنم که بیشتر بقیه کتاب یک آزمایش فکری، یک ساختار ادبی است. باز هم، استفاده از افراط و تفریط و مسائل فلسفی که مطرح می‌شوند، همه برای بیان نکته هستند.

کلام خدا در یک آزمایش فکری [۱۲:۵۳-۱۱:۲۱]

حالا، شاید شما با این ایده مشکل دارید. به فکر کردن در مورد آن ادامه دهید. شاید اینطور نباشد، اما شاید قدم بعدی من قدمی باشد که هضم آن حتی سخت‌تر باشد. بنابراین، با من فکر کنید، اگر این کتاب، در بیشتر موارد یک آزمایش فکری، یک ساختار ادبی است، آیا این در مورد سخنان خدا نیز صادق است؟ آیا این نیز یک نویسنده الهام گرفته است که کلمات را در دهان خدا می‌گذارد تا به موضوع مورد نظر بپردازد؟ و در مورد صحنه آغازین در بهشت چه می‌گوید؟ آیا این نیز یک ساختار ادبی است؟ آیا آن نیز برای ایجاد یک موقعیت افراطی طراحی شده است؟ شاید مهم باشد که به این شکل در مورد آن فکر کنید. من پیشنهاد می‌کنم که حداقل در مورد آن با این شرایط فکر کنید. به یاد داشته باشید، حقیقت کتاب در آموزه‌های خردمندانه آن است، یعنی آنچه تأیید می‌شود. حقیقت کتاب به هیچ چیز در سطح تاریخی نیاز ندارد. این یک کتاب خردمندانه است. و اگر یک آزمایش فکری است. در افراط و تفریط نقاشی شده است.

مزایای دیدن ایوب به عنوان یک آزمایش فکری [۱۴:۴۰-۱۲:۵۳]

این مزیتی است که حتی فکر کردن به صحنه بهشت به عنوان بخشی از آزمایش فکری ساختار ادبی به ما می‌دهد. این به ما کمک می‌کند از مشکل مهم فکر کردن به اینکه خدا واقعاً چگونه عمل می‌کند، اجتناب کنیم. اگر این یک آزمایش فکری است، فقط می‌گوید، اگر چنین صحنه‌ای در بهشت آغاز شود چه؟ اگر این شکلی باشد که مکالمه اتفاق افتاده چه؟ همه اینها برای آماده‌سازی سناریو برای ایوب است. می‌بینید که چگونه این از موارد خاصی که خوانندگان اغلب در کتاب با آنها دست و پنجه نرم می‌کنند، اجتناب می‌کند؟ این قصد ندارد تصویری از خدایی را که با شیطان شرط می‌بندد، منتقل کند. برای برخی افراد، این یک مشکل واقعی بوده است که فکر کنند خدا به این شکل عمل می‌کند. برای برخی افراد، آنها به کتاب نگاه می‌کنند و به زندگی خود نگاه می‌کنند و می‌گویند: "شاید خدا و شیطان در مورد من مکالمه‌ای دارند. شاید تجربیات من به دلیل نوعی شرط‌بندی الهی باشد." این چیزی نیست که ما باید از این کتاب به دست آوریم. این گزینه روی میز نیست. این کاری نیست که این کتاب انجام می‌دهد. اینها بدیهی است که مسائل پیچیده‌ای هستند و فکر کردن به آنها برای ما دشوار است. اما در مورد آن فکر کنید.

این کتاب درباره مباحث آسمانی نیست [۱۵:۴۷-۱۴:۴۰]

آموزه‌های کتاب به واقعیت رویدادها گره نخورده است. آموزه‌های کتاب بر اساس سناریوی ادبی که طرح‌ریزی شده است، بنا شده‌اند. و اگر این یک آزمایش فکری باشد، خلاقیت زیادی در طرح‌ریزی آن سناریو به کار رفته

است. فقط امتحانش کنید. فقط امتحانش کنید تا پاسخ‌های آسان از روی میز برداشته شوند و جایی برای بحث در مورد چگونگی تفکر ما در مورد جهان و آنچه خدا انجام می‌دهد یا نمی‌دهد، وجود داشته باشد. منظورم این نیست که او در یک جلسه در بهشت چه می‌کند یا نمی‌کند، بلکه منظورم این است که چگونه در مورد خدا و مسئولیت او در قبال رنج یا اینکه چگونه او مسئول رنج نیست، فکر می‌کنیم؟ چگونه در مورد نقش خدا در رویدادهایی که در جهان با آنها روبرو می‌شویم فکر می‌کنیم؟ این موضوع در مورد آنچه در بحث‌های آسمانی می‌گذرد، نیست.

استراتژی بلاغی: ساختار و سرود حکمت [۲۰:۲۰-۱۵:۴۷]

بنابراین، با در نظر گرفتن این ایده از آزمایش فکری، می‌خواهیم در مورد چگونگی ارائه آموزه‌های کتاب صحبت کنیم. این همان چیزی است که ما آن را استراتژی بلاغی می‌نامیم. این استراتژی در مورد چگونگی طرح‌بندی ادبی کتاب صحبت می‌کند. شناسایی ساختار کتاب بسیار آسان است. این استراتژی حالتی ساندویچی دارد. ما یک مقدمه منثور با صحنه‌ای در بهشت و تجربیات ایوب داریم. یک خاتمه منثور داریم که در آن خدا ایوب را احیا می‌کند. بنابراین این دو، دو پایان کتاب هستند.

درست در میانه کتاب، سرودی برای خرد داریم. بسیاری از مردم در مورد آن سرود خرد کنجکاو بوده‌اند. در یک خوانش سطحی، می‌توان به راحتی فکر کرد که این صحبت ایوب است. ایوب در فصل ۲۷ صحبت می‌کند. فصل ۲۸ سرود خرد است. و در فصل ۲۹، ایوب صحبت می‌کند. در فصل ۲۸ گوینده جدیدی معرفی نمی‌شود. و بنابراین، برخی افراد فرض کرده‌اند که این فقط ایوب است که مستقیماً صحبت می‌کند اما مشکلی وجود دارد. بخشی که در ۲۷ به پایان می‌رسد، بخش گفتگوی کتاب است. بخشی که از ۲۹ شروع می‌شود، بخش گفتمان کتاب است. این سرود حکمت دقیقاً بین این دو قرار دارد. در واقع، این بخش، گذار از بخش گفتگو به بخش گفتمان را فراهم می‌کند. چیزی که ما، چه در بخش گفتگو و چه در بخش گفتمان، متوجه می‌شویم، این است که ایوب در هیچ کجا، آن نوع دیدگاهی را که در فصل ۲۸ نشان داده شده است، ندارد. سرود حکمت جایگاه، دیدگاه و بینشی دارد که ایوب به عنوان یک شخص، چه قبل و چه بعد از آن، ندارد. بنابراین، واقعاً در دهان ایوب بی‌ربط است.

راه حل جایگزین، که بسیاری از مردم آن را اتخاذ می‌کنند و من با آن موافقم، این است که در سرود حکمت در فصل ۲۸، راوی دوباره وارد بازی می‌شود. کسی که بخش پایانی، ببخشید، مقدمه و پایان را به ما داده، کسی که صحنه را آماده کرده و آن را به پایان می‌رساند، دوباره به وسط داستان آمده است. و او پس از اینکه گفتگوی بین ایوب و دوستانش را تمام کردیم، دوباره وارد داستان می‌شود.

این بخش دیالوگ است که از فصل سوم شروع می‌شود و تا فصل ۲۷ ادامه دارد. با صحبت‌های متناوب ایوب و دوستانش با یکدیگر و آرام شدن صحبت‌ها، سخنرانی‌ها کوتاه‌تر می‌شوند. و در آخرین مورد، زوفر حتی چیزی

برای گفتن ندارد. او حرفش را زده است. حرفش تمام شده است. حرف بلداد بسیار کوتاه است. آنها در دیالوگ به نوعی از شور و هیجان افتاده‌اند. به یاد داشته باشید، قرار است این دیالوگ در میان خردمندترین افراد شناخته شده در دنیای باستان اتفاق بیفتد، و به پایان آن می‌رسید و سرود خرد به شیوه‌ای بسیار پیچیده و فصیح اساساً می‌گوید: آیا این تمام چیزی است که دارید؟ آیا همین است؟ آیا فکر می‌کنید خرد همین است؟ شما حتی به سطح هم» «نرسیده‌اید»

و سپس کتاب، در آن سرود خرد، توجه ما را از چیزی که به نظر بحثی در مورد عدالت می‌رسد، معطوف می‌کند. «و می‌گوید: «نه، شما آن را از دست می‌دهید. شما کاملاً آن را از دست می‌دهید. این در مورد خرد است بنابراین، به اعتقاد من، سرود خرد نقش بسیار مهمی در اواسط کتاب ایفا می‌کند، زیرا ما را از گفتگو به گفتمان منتقل می‌کند، زیرا نشان می‌دهد که واقعاً بخش گفتگو هیچ کاری انجام نداده است، زیرا راوی را برمی‌گرداند تا ما را به بخش بعدی منتقل کند. و به ما کمک می‌کند تا ببینیم مسئله واقعاً چیست. بعداً به آن باز خواهیم گشت

گفتگوها و گفتمان‌ها [۲۰:۲۰-۲۳:۳۰]

بنابراین، ما مقدمه و خاتمه خود را داریم. در وسط، سرود حکمت را داریم و سپس بخش‌های اصلی، گفتگو و گفتمان هستند. گفتگو ابتدا می‌آید. اینجاست که ایوب و دوستانش را در حال بحث در مورد مسائل می‌بینیم. و بنابراین، الیفاز و بلد و صوفر را داریم که هر کدام سخنرانی می‌کنند و ایوب به آنها پاسخ می‌دهد. این بخش گفتگو است. با مرثیه ایوب در فصل سوم شروع می‌شود و با سخنرانی الیفاز در فصل چهارم ادامه می‌یابد و تا فصل ۲۷ ادامه می‌یابد، سپس به سرود حکمت و سپس گفتمان‌ها می‌رسد. گفتمان‌ها با دیالوگ‌ها متفاوت هستند زیرا به جای یکدیگر قرار نمی‌گیرند. و بنابراین، در اینجا، اینها فقط سه شخصیت هستند که سخنرانی می‌کنند. ایوب سخنرانی‌های خود را در آیات ۲۹ تا ۳۱ ایراد می‌کند، الیهو سخنرانی‌های خود را در آیات ۳۲ تا ۳۷ ایراد می‌کند، و سپس یهوه سخنرانی می‌کند و این بخش گفتمان را کامل می‌کند.

بنابراین، ما دیالوگ‌ها و گفتمان‌ها را داریم که شامل بسیاری از محتوای خام کتاب هستند. و سپس بخش پایانی همه چیز را به پایان می‌رساند. اکنون متوجه شده‌ام که این ساختار به ما کمک می‌کند تا استراتژی بلاغی را درک کنیم. یعنی، این ساختار به ما کمک می‌کند تا نحوه‌ی شکل‌گیری پرونده را بررسی کنیم. من نمی‌بینم که هیچ یک از قطعات به راحتی در کتاب حذف شوند و همچنان منسجم باشند و اهداف خود را محقق کنند. بله، آنها از نظر ادبی بسیار متفاوت هستند. شما روایت دارید؛ گفتگو دارید؛ گفتمان دارید؛ سرود دارید. آنها بسیار متفاوت هستند، اما همه آنها با هم کار می‌کنند و شما نمی‌توانید هیچ یک از آنها را حذف کنید و همچنان چیزی داشته باشید که پیام منسجمی برای آن داشته باشد.

بنابراین، همانطور که کتاب را پیش می‌بریم، قصد داریم استراتژی بلاغی را بنا کنیم. ما به دنبال سهمی هستیم که هر بخش از کتاب ایفا می‌کند، زیرا معتقدیم که هر بخش سهمی دارد. ما با کتاب به عنوان یک کل منسجم و یکپارچه برخورد می‌کنیم، نه چیزی که مانند یک لحاف چهل‌تکه یا با دست‌های مختلف کنار هم چیده شده باشد. به همین دلیل است که قبلاً در مورد این ایده صحبت کردم که این ممکن است یکی از آن قطعاتی باشد که به صورت یک کتاب گرد هم می‌آیند. اگر این یک ساختار ادبی باشد، اگر ساخته شده باشد، سروده شده باشد، یک آزمایش فکری با یک پیام خردمندانه باشد و همه قطعات بخشی از آن باشند، این یکی در واقع ممکن است به صورت یک کتاب سروده شده باشد. اگرچه، شاعران جهان باستان با استعداد بودند و می‌توانستند این را به عنوان یک قطعه شفاهی نیز گردآوری کنند. یادگیری چیزهای زیادی، حفظ کردن چیزهای زیادی، اما شاعران جهان باستان این کار را انجام می‌دادند. برخی از ادبیات هومری خود بسیار طولانی است و به صورت شفاهی منتقل شده است. بنابراین، تشخیص آن دشوار است و در نهایت، مهم نیست.

استراتژی بلاغی و نیت نویسنده [۲۶:۱۷-۲۳:۳۰]

ما کتاب را همانطور که هست داریم. ساختاری قابل شناسایی و به راحتی قابل تشخیص دارد. و این به آن استراتژی بلاغی خاص خود را می‌دهد. و بنابراین، از این طریق، سعی خواهیم کرد پیام کتاب را بفهمیم. استراتژی بلاغی به ما می‌گوید که نویسنده چه کاری انجام می‌دهد. استراتژی بلاغی، استراتژی نویسنده است. باز هم، من از نویسنده استفاده می‌کنم؛ این نوعی میانبر برای ارتباط‌دهنده است، چه شفاهی و چه کتبی. این استراتژی بلاغی است که به ما کمک می‌کند تا نیت نویسنده را ببینیم. و این نیت است که دارای اعتبار است. به یاد داشته باشید، این اقتدار خداست، اما خدا این اقتدار را به یک ارتباط‌دهنده انسانی واگذار کرده است. و اگر قرار است پیام معتبر خدا را دریافت کنیم، باید آن را از طریق ارتباط‌دهنده انسانی دریافت کنیم. بنابراین، ما همیشه به دنبال چیزی هستیم که آن را نیت نویسنده می‌نامیم. آنها به چه چیزی می‌رسند؟

من معتقدم که بخشی از نیت نویسنده یک آزمایش فکری است. برخی ممکن است متفاوت باشند و این اشکالی ندارد. این تفاوت ایجاد خواهد کرد. این بر نحوه تفکر ما در مورد بخش‌های مختلف کتاب تأثیر خواهد گذاشت. اما در نهایت، این همان چیزی است که ما سعی در رسیدن به آن داریم. به یاد داشته باشید، مفسران وفادار، پیام کتابی را که توسط خدا، از طریق یک رابط انسانی، یک ابزار انسانی، به ما تحویل داده شده است، دنبال می‌کنند. کتاب مقدس برای ما نوشته شده است، اما خطاب به ما نوشته نشده است. بنابراین، ما باید سعی کنیم تشخیص دهیم که آن گوینده انسانی چه چیزی را مد نظر داشته است. اینجاست که مرجعیت را پیدا خواهیم کرد. ما آزادی عمل نداریم که آزادانه برداشت خودمان را از آن داشته باشیم. ما آزادی این را نداریم که بگوییم: "اوه، فکر می‌کنم کتاب واقعاً می‌خواهد من اینطور فکر کنم." اگر نتوانید آن را از خود کتاب بفهمید، آن را از خدا نگرفته‌اید. و پس چه فایده‌ای دارد؟

، بنابراین، ما به ژانر کتاب با تمام مشکلاتی که مطرح کردیم توجه می‌کنیم. ما به استراتژی بلاغی توجه می‌کنیم همه اینها تلاش می‌کنند تا به ما کمک کنند تا بهترین درک ممکن را از آنچه کتاب الهام شده می‌گوید، یعنی آنچه نویسنده از طریق انتقال پیام از طریق خدا مد نظر داشته است، به دست آوریم.

این دکتر جان والتون و آموزه‌های او در مورد کتاب ایوب است. این جلسه ۴، ژانر و ساختار، و ماهیت حکمت است. [۲۶:۱۷]